

احباط و تکفیر

بحثی که پیش روی شماست موضوع احباط و تکفیر را که يك اصطلاح قرآنی و کلامی است، از دیدگاه قرآن، روایات و دانشمندان اسلامی اعم از متکلمان، فلاسفه و عرفا مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

زیر خاک می‌پوشانند. و از آنجا که کفر سراسر قلب کافر را می‌پوشاند، به او کافر گفته می‌شود. (تاج العروس، ج ۳، ص ۵۲۶ و ۵۲۵؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۷-۱۴۶).

مسئله احباط و تکفیر با توجه به این که به اعمال انسانها و نتایج حاصل از آن مربوط می‌شود از قدمت تاریخی کهن برخوردار است، و می‌توان گفت که پیشینه این بحث، از زمان تکلیف انسان شروع می‌شود، چنان که خدای سبحان در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک

احباط و تکفیر: از بین رفتن ثواب عمل توسط گناهان را احباط، و بر عکس آن یعنی از بین رفتن عقاب اعمال توسط کارهای شایسته را تکفیر گویند.

احباط در لغت مصدر باب افعال از ماده حَبَطَ يَحْبِطُ حَبْطًا و حُبُوطًا، به معنی از بین بردن و فاسد کردن عمل است و زمانی به کار می‌رود که شخصی عملی را انجام دهد و سپس آن را فاسد کرده و از بین ببرد. (لسان العرب، ج ۷، ص ۲۷۲؛ کتاب العین، جزء سوم، ص ۱۷۴). تکفیر مصدر باب تفعیل از ماده کفر به معنی پوشانیدن است، در زبان عرب به کشاورز کافر می‌گویند چرا که بذر را در

شوی، تمام اعمال تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود. (زمر/ ۶۵)

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه نیز رانده شدن ابلیس از درگاه خداوند پس از شش هزار سال عبادت را مصداق احباط دانسته است (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)، بنابراین، واقعیت احباط از پیشینه تاریخی کهن برخوردار است.

احباط و تکفیر و مشقتات آنها به ترتیب شانزده و چهارده بار در قرآن مطرح شده است و در همه موارد به عمل نسبت داده شده است. فلذا اهمیت بحث احباط بدان جهت است که اولاً این بحث به طور گسترده در قرآن و روایات مطرح شده است، ثانیاً با توجه به تفاسیر گوناگونی که از این بحث شده است، اگر حقیقت آن به درستی بررسی نشود چه بسا انسان با انجام دادن گناهی دچار یأس و ناامیدی شده و تمامی اعمالش را بر باد رفته تصور کند، و همین حالت، باعث غوطه‌ور شدن هر چه بیشتر وی در گرداب گناهان گردد. از طرفی اگر حقیقت تکفیر درست تبیین نشود ممکن است آدمی به عملکردهای خویش

بیش از اندازه خوشبین شده، دچار غرور و نخوت گشته و چه بسا گستاخانه به گناه و معصیت ادامه دهد؛ بنابراین مسئله احباط و تکفیر شیوه‌ای است که آدمی را در حوزه عملکردهایش در میان خوف و رجا قرار می‌دهد که بهترین حالت برای بندگان خداست.

متکلمان اسلامی نیز این بحث را به تبعیت از قرآن به طور مبسوط مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، این بحث در کلام اسلامی به تناسبی ذیل مباحث وعد و وعید و گاهی ذیل مباحث معاد و ثواب و عقاب مطرح شده است.

احباط در اصطلاح متکلمان به معنی آن است که معصیت یا عقاب متأخر موجب از بین رفتن طاعت یا ثواب متقدم می‌شود. در مقابل تکفیر به معنی آن است که طاعت یا ثواب متأخر باعث از بین رفتن معصیت یا عقاب متقدم می‌گردد. (کشف المراد، ص ۴۱۳، المنقذ، جزء دوم، ص ۴۲) در برخی منابع احباط و تکفیر را به معنی «پوشانیدن عمل» گرفته‌اند یعنی عمل قبیح آثار ثواب را می‌پوشاند، و هکذا عمل

شایسته آثار قبیح گناهان را می‌پوشاند. (تاج العروس، ج ۳، ص ۵۲۷) این معنی از احباط و تکفیر، معنایی دقیق و ظریف است که در جمع اقوال متشتمل در این بحث و رسیدن به حقیقت مسئله، بسیار مفید و مؤثر خواهد بود.

چنان که بیان شد بحث احباط در کلام اسلامی به صورت گسترده مطرح شده و دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه ارایه گردیده است. در نزد متکلمان معروف است که معتزله به احباط و تکفیر معتقدند، هر چند در چگونگی آن بینشان اختلاف است. (شرح الاصول الخمسة، ص ۶۲۴) و اشاعره و اکثر امامیه و مرجئه قائل به بطلان احباط هستند. (اوائل المقالات ص ۹۶؛ کشف المراد، ص ۴۱۳؛ شرح المقاصد، جزء چهارم، ص ۱۴۲). از میان متکلمان امامیه به «نوبختیان» نسبت داده شده که احباط اعتزالی را پذیرفته‌اند. (اوائل المقالات، ص ۹۶) البته از برخی آثار نوبختیان، قول به بطلان احباط استفاده می‌شود. (الیاقوت فی علم الکلام، ص ۹۳) بنابراین معلوم

می‌شود که همه نوبختیان به ثبوت احباط معتقد نبوده‌اند. علاوه بر نوبختیان، برخی از متکلمان متأخر از امامیه، احباط به معنای تعدیل شده آن را پذیرفته‌اند. (نورالبراهین، ص ۴۲۰؛ الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتجريد، ص ۴۷۰؛ بحار الأنوار، الجزء الخامس، ص ۳۳۴).

قبل از بررسی دیدگاهها لازم است به چند نکته اشاره شود:

نکته اول این که احباط هر چند به عمل نسبت داده شده است، ولی مراد از حبط عمل، آثار و نتایج آن است، (المیزان، ج ۲، ص ۱۶۸) چرا که عمل در ظرف زمانی خاصی صورت گرفته و زائل می‌شود (التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۳۸) بنابراین آنچه از عمل باقی می‌ماند آثار و نتایج آن است.

نکته دوم این که مراد از حبط آثار عمل، تنها شامل آثار اخروی عمل نمی‌شود، بلکه اعم از آثار دنیوی و اخروی است. همانطوری که «ایمان» زندگی آخرت را پاکیزه می‌کند، زندگی دنیا را نیز

صورت کفر او باعث از بین رفتن تمام اعمال شایسته او خواهد بود، سر مطلب آن است که توحید و شرك نقطه مقابل هم بوده و در موضوع واحد جمع نمی شوند، فلذا در قیامت برای مشرکان حساب و میزانی برگزار نخواهد شد، چون با وجود کفر و شرك، تمام اعمالشان حبط و باطل می شود. (الحکمة المتعالیة فی الاسفار الأربعة، ج ۹، ص ۳۱۰)، بنابراین محلّ نزاع در صورتی است که انسان، ایمان و عمل صالح را با معصیت درهم آمیزد. (شرح المقاصد، جزء چهارم، ص ۱۴۲).

دیدگاه معتزله و بررسی آن

بیان شد که محل نزاع در بحث احباط در صورتی است که مکلف بین عمل صالح و فاسد جمع و خلط کرده باشد، و در این صورت نیز سه فرض متصور است، یا طاعاتش بیشتر از معصیتش است، یا بالعکس، معصیتش بیشتر از طاعاتش است، و یا طاعات با معصیت مساوی است. طبق دیدگاه معتزله فرض

پاکیزه و نورانی می کند. کفر بعد از ایمان نیز همچنانکه در آخرت عذاب آور است، زندگی دنیوی را نیز برای کافر تنگ و تاریک می کند. (المیزان، ج ۲، ص ۱۶۸).

نکته سوم این که در بحث از احباط عمل، تنها اعمال عبادی و قربی محل بحث نیست بلکه مورد احباط شامل تمامی افعالی است که انسان به قصد سعادت و کمال زندگیش آن را انجام می دهد، چرا که حبط در برخی موارد، در مورد کسانی (چون کافر و منافق) وارد شده است که هیچ عمل قربی و عبادی ندارند (المیزان، ج ۲، ص ۱۶۸-۹).

نکته چهارم این که عمده محلّ اختلاف در این مسئله در ناحیه احباط است، و در مورد تکفیر اختلاف اساسی وجود ندارد، چرا که تکفیر به بخشش گناهان از جانب خداوند مربوط می شود و از نظر عقلی، مانعی ندارد که خداوند از عقوبت مجرمی درگذرد. (منشور جاوید، ج ۸، ص ۲۶۸ و ۲۶۹).

نکته پنجم این که اگر کسی بعد از ایمان و عمل صالح، کافر شود، در این

این که لزوم قول به احباط و تکفیر بدان جهت است که جمع بین ثواب و عقاب ممکن نیست، چرا که ثواب، همان برخورداری از پاداش همراه با تعظیم و تکریم است، لکن عقاب برخورداری از عذاب توأم با اهانت و تحقیر است و آشکار است که این دو با هم منافات دارند، بنابراین احباط و تکفیر تنها در استحقاق ثواب و عقاب واقع می‌شود. (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۴).

مورد دوم از اختلاف بین آنها، مسئله موازنه است، به این معنی که طاعات و معاصی با هم سنجیده می‌شود و هر کدام (به لحاظ کمی و کیفی) بر دیگری رجحان داشته باشد، آن دیگری را از بین برده و زائد بر آن باقی می‌ماند (اوائل المقالات، ص ۹۷، پاورقی).

ابوعلی منکر این معنی از احباط است، لکن ابوهاشم معتقد به موازنه است (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۵، کشف المراد، ص ۴۱۳) مثلاً اگر کسی عمل صالحش ده جزء و عمل قبیحش بیست

سوم جایز نیست، چرا که بر اساس اجماع امت، جایگاه اهل آخرت یا بهشت است و یا جهنم، دیگر جایگاه سومی وجود ندارد، حال این شخص در صورت تساوی اعمال صالح با فاسد، یا داخل جهنم می‌شود که این ظلم است، و یا وارد بهشت می‌شود و این نیز بدون استحقاق بوده و قبیح است، بنابراین راهی برای تساوی اعمال وجود ندارد. و اما اگر یکی از اعمال کمتر از دیگری باشد، عمل کمتر توسط عمل بیشتر جبط شده و از بین می‌رود، (شرح الاصول الخمسة، ص ۲-۴۲۱)، و در این مسئله بین ابوعلی و ابوهاشم هیچ اختلافی وجود ندارد، اختلاف آنها در بحث احباط در دو مورد است: یکی در مورد متعلق احباط و تکفیر است که ابوعلی متعلق آن را طاعت و معصیت (یعنی عمل) می‌داند، چرا که طاعت و معصیت می‌توانند در همدیگر تأثیر بگذارند نه ثواب و عقاب، چون ثواب و عقاب با همدیگر تحقق پیدا نمی‌کنند تا در یکدیگر اثر بگذارند. لکن ابوهاشم متعلق احباط و تکفیر را ثواب و عقاب می‌داند، به دلیل

۴۲۳؛ المواقف، ص ۳۷۹؛ انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۷۲؛ التفسیر الکبیر، الجزء الثانی، ص ۱۲۷).
ثالثاً: عقاب و ثواب را دائمی و پیوسته می‌دانند. (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۳؛ شرح المقاصد، الجزء الرابع، ص ۱۴۲؛ کشف المراد، ص ۴۱۰؛ اللوامع الالهية، ص ۳۸۶) وخامساً: استحقاق ثواب و عقاب را منجز و قطعی می‌دانند نه معلق و مشروط به موافات، یعنی انسان در مقابل ایمان و عمل صالح ثواب قطعی نوشته می‌شود و اگر بعداً گناهی بکند، آثار گناه، ثواب قبلی را از بین می‌برد. در مقابل، قائلان به موافات بر این باورند که ایمان و عمل صالح در صورتی ثواب دارد که در آینده کفر یا گناه دیگری را مرتکب نشود. (کشف المراد، ص ۴۱۲؛ المنقذ من التقليد، ص ۷۰؛ نهج المسترشدين، ص ۸۰ و التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۳۸).
حال با توجه به مبانی فوق، اگر کسی مرتکب طاعت و معصیت شود و بدون توبه از دنیا برود، این شخص هم مستحق ثواب و هم مستحق عقاب است، پیش از این

جزء باشد، طبق مبنای ابوعلی تمام اعمال صالح این شخص از بین رفته و از اعمال قبیحش هیچ چیزی کم نمی‌شود. لکن ابوهاشم این کار را بر خداوند قبیح دانسته و معتقد است که ده جزء از اعمال قبیح در مقابل ده جزء از اعمال صالح، همدیگر را از بین می‌برند، و این شخص تنها به اندازه ده جزء باقیمانده از اعمال قبیح معذب خواهد شد. قاضی عبد الجبار می‌گوید: آنچه (با عدل و حکمت) خداوند سازگاری دارد نظریه ابوهاشم است نه ابوعلی، چرا که دفع مضرات و عقاب، خودش منفعت است. (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۵).

استدلال معتزله: معتزله برای اثبات مدعای خود، دلیل عقلی و نقلی اقامه کرده‌اند، دلیل عقلی آنان مبتنی بر چند مطلب است: اولاً: معتزله ثواب و عقاب را امری استحقاقی می‌دانند نه تفضلی، (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۳؛ المواقف، ص ۳۷۹). ثانیاً: معتقد هستند که استحقاق ثواب با استحقاق عقاب جمع نمی‌شود. (شرح الاصول الخمسة، ص

بیان شد که ثواب و عقاب نمی‌تواند مساوی باشد، قهراً یکی بیشتر از دیگری خواهد بود، و این دو استحقاق (استحقاق ثواب و عقاب) قابل جمع نبوده و با توجه به دائمی بودن ثواب یا عقاب از يك سو، و وجوب عمل به وعده و وعید از سوی دیگر، عقل حکم می‌کند که در این صورت اقل توسط اکثر احباط شده و از بین برود. (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۳).

نقد و بررسی: با نقد همه یا برخی از مبانی یاد شده، طبعاً دلیل عقلی فوق اعتبارش را از دست خواهد دارد. اولاً استحقاقی بودن ثواب و عقاب مورد قبول همه گروهها نبوده، بلکه اشاعره و برخی از متکلمان امامیه آن را باطل دانسته و قائل به تفضلی بودن آن هستند. (شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۱۰) علاوه بر آن، استحقاقی بودن ثواب و عقاب با توجه به تفویض افعال به انسانها (طبق نظر معتزله) در واقع باعث تثبیت ثواب و عقاب خواهد شد. (الاقتصاد، ص ۱۱۸-۱۱۷) و این مسئله موجب بطلان احباط است نه مؤید

آن. اما این که بیان شد ثواب و عقاب خالص بوده و استحقاق ثواب با استحقاق عقاب جمع نمی‌شود، این سخن نیز درست نیست چرا که عقل خلوص و بساطت ثواب و عقاب را تشخیص نمی‌دهد و همه اینها را از طریق دلایل نقلی می‌توان فهمید، بلی اجماع قائم شده که ثواب و عقاب به هم مخلوط نمی‌شوند، و هکذا بعد از ثواب (و بهشت) عقابی مترتب نمی‌شود، اما دلیل نداریم که بعد از عقاب نیز ثوابی داده نمی‌شود. مگر در کفار که دائمی بودن عقاب آنها اجماعی است، اما در مورد فسّاق اهل توحید چنین دلیلی وجود ندارد. (الاقتصاد، ص ۱۱۹؛ المنقذ، ج ۲، ص ۵۲؛ رسائل الشریف المرتضی، ص ۱۵۰) بنابراین در صورت اجتماع استحقاق ثواب و عقاب، ابتدا به اندازه گناهان در جهنم عذاب شده، سپس وارد بهشت می‌شود. (قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۶۵؛ اشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت، ص ۴۱۹؛ شرح المقاصد، الجزء الرابع، ص ۱۴۳).

وجه دیگری که برای عدم تنافی ثواب

و عقاب بیان شده، آن است که تنافی استحقاق ثواب و عقاب یا به خاطر ذاتشان است، یا لازم ذاتشان و یا به خاطر امری خارج از ذاتشان که عارض بر ذاتشان است، صورت اول و دوم باطل است، چرا که ثواب و عقاب در ماهیت منافی بودن مشترك هستند، حال اگر بخواهد هر دو تأثیر بگذارد، اجتماع وجود و عدم لازم می‌آید، و اگر یکی بخواهد تأثیر بگذارد ترجیح بلا مرجح لازم خواهد آمد، اما اگر تنافی به خاطر امر عارض باشد، با از بین رفتن امر عرضی، تنافی بین آن دو نیز از بین خواهد رفت. (اللوامع الالهية في المباحث الكلامية، ص ۳۸۹؛ قواعد المرام في علم الکلام، ص ۱۶۵).

اما دليل نقلی قائلان به احباط آیات قرآنی است که به صراحت مسئله احباط را مطرح می‌کند، این آیات عبارتند از: بقره/ ۲۱۷ و ۲۶۴؛ آل عمران/ ۲۲؛ مائده/ ۵ و ۵۳؛ انعام/ ۸۸؛ اعراف/ ۱۴۸؛ توبه/ ۱۷ و ۶۹؛ هود/ ۱۶؛ ابراهیم/ ۱۸؛ کهف/ ۱۰۵؛ فرقان/ ۲۳؛ احزاب/ ۱۹؛ زمر/ ۶۵؛

محمد/ ۱، ۹، ۲۸، ۳۲، ۳۳؛ حجرات/ ۲. از میان آنها به چند نمونه اشاره می‌شود.

خداوند در سوره بقره می‌فرماید: ﴿... وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾؛ «کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود». (بقره/ ۲۱۷).
و هکذا در سوره زمر می‌فرماید: ﴿لَيْسَ أَشْرَكَكَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ «اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود» (زمر/ ۶۵).

منکران احباط در پاسخ از ادله نقلی معتزله گفته‌اند: اولاً دليل عقلی بر بطلان احباط اقامه شده است (که در ذیل قول به بطلان احباط خواهد آمد) و بایستی ظواهر آیات را بسر اساس دليل عقلی معنی کرد. (الاقتصاد، ص ۱۲۱).

ثانیاً: ابطال عمل و احباط، آن است که عمل بر وجه و شرطی که بتواند ثواب بر آن مترتب شود واقع نشده است، مثلاً،

صدقه اگر برای خدا باشد، ثواب دارد، لکن اگر به خاطر منت و اذیت داده شود استحقاق ثواب را نداشته، و از عدم استحقاق ثواب، به ابطال و احباط تعبیر می‌شود. بقیه آیات احباط نیز چنین است. (الاقتصاد، ص ۱۲۲؛ شرح المقاصد، الجزء الرابع، ص ۱۴۳).

دیدگاه منکران احباط: بیان شد که اشاعره و اکثر متکلمان امامیه قائل به بطلان احباط هستند و برای اثبات دیدگاه خود علاوه بر نقد و ابطال مبنای معتزله در مسئله، خود دلیل عقلی و نقلی نیز اقامه کرده‌اند، اما دلیل عقلی آنها عبارت است از این که قول به احباط مستلزم ظلم بر بندگان است، چرا که اگر کسی هم اطاعت و هم معصیت کرده باشد و معصیتش بیشتر از اطاعتش باشد، در صورت احباط مانند کسی خواهد بود که هیچ اطاعتی انجام نداده است، و اگر اطاعتش بیشتر از معصیتش باشد، مانند کسی خواهد بود که معصیتی انجام نداده است، و اگر اطاعت و معصیت مساوی باشد، مانند کسی خواهد بود که هیچ

اطاعت و معصیتی انجام نداده باشد و این بطلانش واضح است. (کشف المراد، ص ۴۱۳؛ الاقتصاد، ص ۱۱۸؛ اللوامع الالهية، ص ۳۸۸). این ایراد بنا بر مبنای ابوعلی جبائی که موازنه را در احباط قبول ندارد وارد است، لکن بنا بر مبنای ابوهاشم که موازنه را در احباط شرط می‌داند وارد نیست، لذا برای بطلان احباط طبق تفسیر ابوهاشم گفته شده است که قول به موازنه مستلزم ترجیح بلا مرجح یا تناقض است، بدین معنی که اگر مکلف پنج تا ثواب و ده تا عقاب داشته باشد و یک دسته ثواب پنج تایی بخواهد هر یک از دو دسته عقاب پنج تایی را از بین ببرد ترجیح بلا مرجح است، و اگر ثواب و عقاب هر دو مساوی باشد و با هم از بین بروند، این نیز برخلاف مبنای ابوهاشم است، و اگر هر کدام بخواهد دیگر را از بین ببرد این نیز مستلزم تناقض است. (کشف المراد، ص ۴۱۳؛ نهج المسترشدين فی اصول الدین، ص ۸۱؛ اللوامع الالهية، ص ۳۸۹، التفسیر الکبیر، الجزء الثاني، ص ۱۲۷).

ملاحظه: بحث ترجیح بلا مرجح و

خود را می بیند و اجر هیچ کس ضایع نمی شود و خداوند به هیچ کس ظلم نمی کند. این آیات عبارتند از: زلزال/ ۷؛ نساء/ ۴۰؛ انعام/ ۱۶۰؛ بقره/ ۱۴۳، ۲۸۱ و ۲۸۶؛ کهف/ ۳۰؛ آل عمران/ ۱۹۵ و ۲۵؛ نحل/ ۳۰؛ نمل/ ۸۹؛ زمر/ ۱۰؛ شوری/ ۲۳؛ غافر/ ۱۷؛ انبیاء/ ۹۴؛ نجم/ ۳۹ و ۴۰؛ مدثر/ ۳۸؛ ابراهیم/ ۵۱ و دهها آیات دیگر که به دو نمونه از آیات اشاره می شود: خدائوند در سوره زلزال می فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛ «پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند، و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده باشد آن را می بیند» (زلزال/ ۷ و ۸). یا در سوره کهف می فرماید: ﴿...إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾؛ «ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد. (کهف/ ۳۰).

بر اساس این آیات و لزوم عمل به وعده و وعید، ثواب و عقاب هر مقدار هم که باشد در قیامت به انسان خواهد رسید. (کشف المراد، ص ۴۱۳؛ اللوامع

تناقضی که مطرح شده در صورتی وارد است که مراد از تأثیرگذاری و تأثیر پذیری در احباط، به نحو تأثیر و تأثر علی و معلولی، یا سبب و مسببی باشد، لکن مراد قائلان به احباط به شرط موازنه آن است که آنچه شایسته (فضل و حکمت) خداست آن است که کار قبیح را مرتکب نمی شود و کار شایسته را ترک نمی کند، و در اینجا اسقاط اقل توسط اکثر و ابقای مازاد، کاری است که از خدا شایسته است. (شرح الاصول الخمسه، ص ۴۲۵؛ شرح تجرید العقاید، ص ۳۸۶).

این رویکرد در برخی از معتزله هر چند به لحاظ ظاهر با مبنای غلیظ آنها در مسئله تفویض و استحقاقی دانستن ثواب و عقاب، ناسازگار است، لکن رویکرد معتدلی است که می توان تا حدودی اختلاف و مشکلات احباط را از طریق آن حل کرد.

ادله نقلی منکران احباط: منکران احباط برای رد قائلان به احباط به آیاتی از قرآن کریم استدلال کرده اند که مضمون آنها این است که هر انسانی پاداش اعمال نیک

است، صدر المتألهین علیه السلام در اسفار اربعه با اشاره به نحوه محاسبه اعمال در قیامت می‌فرماید: مردم در مدت زندگی‌شان یا پیوسته اعمال شایسته انجام دادند یا اعمال ناشایست و یا مخلوطی از هر دو؛ در روز قیامت نیز مردم وضعیتشان از دو حال خارج نیست یا بین اعمال خوب و بد رجحان وجود دارد یا ندارد، در صورت ترجیح یکی بر دیگری، اگر ترجیح و غلبه با اعمال شایسته باشد فرد از اهل سعادت خواهد بود، ولی اگر رجحان با معصیت باشد فرد از اهل شقاوت خواهد بود. و در صورتی که اعمال خوب و بد مساوی باشد این وضعیتش متوسط بین بهشت و جهنم بوده و بر خداست که عذاب کند یا ببخشد، لکن با توجه به رحمت و جودت مطلق الهی، جانب بخشش و رحمت در حق چنین شخصی ارجح خواهد بود. (الحکمة المتعالیه، الجزء الثاني، ص ۳۰۴).

عبارت یاد شده بیانگر آن است که بین اعمال صالح و طالح سنجیده می‌شود و هر کدام بر دیگری غلبه کند، بر اساس آن

الالهية، ص ۳۸۸؛ قواعد المرام، ص ۱۶۴) و با این آیات ادعای معتزله بر احباط اعمال صالح توسط گناهان، باطل می‌گردد. (انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۷۲).

در پاسخ از آیات فوق بیان شده است که اگر خداوند در اثر يك گناه تمام اعمال شایسته انسان را از بین ببرد، (چنان که برخی از معتزله قائلند) این بر خلاف عدل و حکمت الهی بوده و اشکال فوق وارد است؛ لکن اگر به اندازه گناهش از ثواب او کم شود، این در واقع خودش دیدن اثر ثواب و عمل صالح است، چرا که دفع ضرر در حکم منافع شمرده می‌شود. (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۵؛ نور البراهین، الجزء الثاني، ص ۴۲۰؛ الالهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل، ص ۸۶۵) بلکه دفع ضرر بالاتر از حصول منفعت می‌باشد. (الحاشية على الهيات الشرح الجديد للتجريد، ص ۴۷۰).

بحث احباط و تکفیر در فلسفه و عرفان نیز به گونه‌ای دقیق‌تر مطرح شده

از گناهان نیز بر عکس آن است. (الشواهد الربوبیه، ص ۷۷۴).

آنچه از عبارت فوق می‌توان استفاده کرد این که، هیچ عملی از انسان معدوم نمی‌شود، بلکه اعمال شایسته باعث می‌شود که چهره ظلمانی اعمال قبیح که از انسان صادر شده پوشیده شود. و هکذا بر عکس، اعمال قبیح نیز باعث مستور و پوشیده ماندن آثار نورانی اعمال صالح در انسان است، و اگر ما از این پوشانیدن و آشکار ساختن به احباط و تکفیر تعبیر کنیم، به حقیقت مطلب نزدیک شده‌ایم.

علامه طباطبایی نیز در المیزان بحث نسبتاً مبسوط و دقیقی را درباره احباط و تکفیر مطرح کرده‌اند که می‌تواند به عنوان فصل الخطاب همه این مباحث باشد، ایشان با تبیین مبنای مسئله و تفسیری متفاوت از دیدگاه متکلمان می‌فرماید: در مسئله احباط يك اصل و پایه وجود دارد و آن این که باید زمان استحقاق جزاء و محل آن روشن شود، برخی آن را وقت عمل و برخی زمان مرگ و بعضی دیگر آخرت دانسته‌اند و گروهی زمان جزاء را وقت عمل

رفتار می‌شود، و این تا حدودی با قول به احباط به نحو موازنه سازگاری دارد.

جناب ملاصدرالرحمة در کتاب «الشواهد الربوبیه» نیز با اشاره به دشواری فهم احباط و تکفیر، این بحث را با دقت بیشتری مطرح کرده و می‌فرماید: احباط و تکفیر ظاهراً از مشکلات است چرا که وجود، منقلب به عدم نمی‌شود و حیثیت وجود کاشف از حیثیت وجوب است و هر موجودی همچنان که از مرتبه‌ای از مراتب نفس الامر که حد وجودش است، زایل نمی‌شود؛ از مطلق نفس الامر نیز زایل نمی‌شود. چرا که انتفاء طبیعت به سبب انتفاء همه افراد آن است، و هر ممکن را دو تا ضرورت احاطه کرده است. در بحث حبط اعمال باید توجه داشت عملی که از انسان سر می‌زند ممکن الوجود است، و هر ممکنی دو وجه دارد يك وجه آن که به سوی پروردگار است و وجه نورانی آن است، و وجه دیگر آن که به سوی نفس انسان است، وجه ظلمانی آن است. حبط اعمال عبارت است از پوشانیدن و از بین بردن وجوه نورانی آن و آشکار ساختن وجوه ظلمانی آن. و تکفیر

ندارد و بعدها موجود می‌شود. (المیزان، ج ۱، ص ۹۰) لازمه حضور نتایج اعمال با انسان در این دنیا آن است که بگوییم نفس انسانی مادام که به بدن تعلق دارد، جوهری است دارای تحوّل و قابلیت تحوّل را، هم در ذات خود دارد، و هم در آثار ذاتش که عبارت است از صورتهایی که از ذات صادر می‌شود و نتایج شایسته یا ناشایستی که این صورتهای به دنبال دارد، پس اگر از نفس، کار نیکی صادر شود صورتی معنوی در آن به وجود می‌آید که مقتضی اتصاف آن به ثواب خواهد بود؛ و اگر معصیتی از نفس صادر شود، صورتی معنوی که مقتضی عقاب است، در آن به وجود می‌آید. لکن از آنجا که ذات با توجه به عروض حسنات و سیئات در معرض تغییر و تحوّل است امکان دارد که صورت موجود و بالفعل به صورتی دیگر تبدیل بشود، و این مسیر ادامه پیدا می‌کند تا این که لحظه مرگ فرا رسد و نفس از بدن جدا شده و از حرکت باز ایستد، در چنین صورتی، صور و آثار آن ثابت شده و تغییر پیدا نمی‌کند مگر این که مورد شفاعت و مغفرت واقع بشود.

به شرط موافات بیان کرده‌اند. (المیزان، الجزء الثانی، ص ۱۷۱) لکن آنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود این است که جزای اعمال در آخرت عین اعمال دنیا است. از آیاتی چون: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَأَسَيِّلُونَ سَعِيرًا﴾؛ کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند، و به زودی در شعله‌های آتش می‌سوزند» (نساء/ ۱۰) و آیه ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَك فَبَصَرُك الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾؛ «تو از این زندگی غافل بودی، ما پرده‌ات را کنار زدیم، اینک دیده‌گانت خیره شده است». (ق/ ۲۲) اگر در قرآن کریم هیچ آیه‌ای به غیر از این آیه نبود، در اثبات این مطلب کافی بود که زندگی آخرت همراه و در کنار زندگی دنیا است، لکن پرده‌ای میان ما و آن حائل شده است، چرا که غفلت و کشف پرده در صورتی صحیح است که آدمی از چیزی که پیش روی او و حاضر در نزد اوست بی‌خبر باشد، نه در مورد چیزی که اصلاً وجود

مسئله و نتایج حاصل از احباط به شدت ناقص است، آیات و روایات نیز در این مورد به برخی از گناهان و طاعات اشاره کرده‌اند، و چه بسا حکمت الهی در مخفی ماندن جزئیات مسئله باشد، چه این که چنین حالتی باعث می‌شود که بندگان خدا در بهترین حالت که همان حالت خوف و رجاست باقی بمانند.

۲. از میان اقوال مثبتان احباط، قول

ابوعلی که قائل به حبط مطلق بود باطل است، چرا که مستلزم ظلم بر بندگان است، لکن قول ابوهاشم که موازنه را مطرح کردند، با تغییر مبنای بحث، می‌توان فی الجمله آن را پذیرفت.

۳. آنچه از احباط در میان متکلمان مطرح شده است، معنای ظاهری آن است، لکن بطون حقیقی آن، در فلسفه و عرفان مطرح شده است و آن این که نفس آدمی مادام که به بدن دنیوی تعلق دارد، در هر لحظه مدارج و منازل آخرت (اعم از بهشت و جهنم) را طی می‌کند، به محض این که کار شایسته‌ای انجام می‌دهد، وجود او نورانی می‌شود، و به محض این که کار

سیره عقلا نیز در مورد مجازات همین روش را به کار گرفته و به مجرد صدور کار خوب یا زشت، فاعل آن را مدح کرده و پاداش می‌دهند، و یا مذمت کرده و مجازات می‌کنند، البته این رویه را با توجه به احتمال تغییر و تحوّل در انسانها تا لحظه مرگ قابل تغییر و تبدیل می‌دانند و بعد از مرگ تثبیت می‌شود. (المیزان، ج ۲، ص ۱۷۱).

جمع بندی اقوال و نتیجه گیری

از مباحث و اقوال مختلف دانشمندان در بحث می‌توان به نتایج ذیل دست یافت:

۱. با توجه به وجود آیات و روایات فراوان در زمینه احباط، نمی‌توان به طور مطلق، قول به احباط را باطل دانست، بنابراین فی الجمله باید اصل احباط در اعمال را پذیرفت، لکن آیا احباط در تمامی طاعات و معاصی جریان دارد یا نه؟ معلوم نیست (بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۳۴؛ نور البراهین، ص ۴۲۰-۴۱۹)، عقل آدمی با توجه به نقصان آن در زمینه جزئیات

شود عمل خود را تباه کرده و در عالم آخرت از زیانکاران خواهد بود». (مائده/ ۵).

۲. ارتداد بعد از اسلام: ﴿... وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فِيمَتَ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ «هر کس از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او در دنیا و آخرت، برباد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود». (بقره/ ۲۱۷).

۳. شرك: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ «اگر آنها مشرک شوند اعمال (نیکی) که انجام داده‌اند، نابود می‌گردد» (انعام/ ۸۸).

۴ و ۵. مانع شدن از راه خدا و مخالفت با پیامبر ﷺ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَحْبِطُ أَعْمَالُهُمْ﴾؛ «آنان که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان به مخالفت با رسول (خدا) برخاست، هرگز زبانی به خدا

زشتی را مرتکب می‌شود، ظلمت گناه باعث زوال نورانیت سابق می‌شود. و در اصل پرده‌ای بر روی آن نورانیت قبلی کشیده می‌شود. و این چنین است تا این که لحظه مرگ فرا برسد. و در عرصه قیامت که ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾ هست وقتی آدمیان حاضر می‌شوند تمامی اعمال او نزدش حاضر است و به لطف الهی اگر اعمال صالحش بیشتر شد، خداوند در اثر آن، اعمال ناشایست قلیل او را از نظر این شخص می‌پوشاند، نه این که اعمال قبیح و کم او از عرصه هستی نابود شود. و این از دقایق و ظرایف بحث احباط است که فلاسفه‌ای چون ملاصدرا و علامه طباطبایی توانسته‌اند آن را تبیین کنند.

عوامل احباط در قرآن و روایات

در قرآن و روایات عوامل گوناگونی برای حبط اعمال، وارد شده که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. کفر به دین اسلام: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ «هر کس به دین اسلام کافر

نمی‌رسانند و (خداوند) به زودی اعمالشان را نابود می‌کند» (محمد/ ۳۲).

۶. بی حرمتی نسبت به پیامبر ﷺ:
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید.» (حجرات/ ۲).

۷ و ۸. قتل پیامبران و قتل امر کنندگان به عدل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾؛ «اولئك الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾؛ «کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به

عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، به کیفر دردناک بشارت ده آنها کسانی هستند که اعمال (نیکشان)، به خاطر این گناهان بزرگ) در دنیا و آخرت تباه شده و یاور و مددکاری ندارند.» (آل عمران/ ۲۱)

علاوه بر موارد فوق، در آیات قرآنی از گناهانی چون نفاق و دورویی، (احزاب/ ۱۸ و ۱۹)؛ دنیاطلبی و اعراض از آخرت، (هود/ ۱۵ و ۱۶)؛ انکار آخرت، (اعراف/ ۱۴۷)؛ منت‌گذاری و اذیت کردن، (بقره/ ۲۶۴) به عنوان حیطه کنندگان اعمال یاد شده است.

در روایاتی که در منابع اسلامی از اولیاء دین صادر شده است، از گناهانی چون: عدم رضایت به قضای الهی (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۹)؛ انکار ولایت امام علی علیه السلام (بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۴۸)؛ بی‌تابی کردن در مقابل مصیبت‌ها (وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۴)؛ خصومت و دشمنی (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۵۷)؛ حسد، (احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۴۹) عجب و فخر فروشی، به عنوان عوامل

احباط یاد شده است .

از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم، و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم» (نساء / ۳۱).

عوامل تکفیر:

۱. ایمان و عمل صالح: ﴿وَالَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾؛ «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده - و همه حق و از سوی پروردگارشان است - نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کاشان را اصلاح می‌کند.» (محمد / ۲).

۴. هجرت، جهاد و شهادت در راه خدا: ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾؛ «آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند به یقین گناهانشان را می‌بخشیم» (آل عمران / ۱۹۵).

۲. توبه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص؛ امید است (بسا این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد.» (تحریم / ۸)

۵. صدقه پنهانی: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَيَنمَا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾؛ «اگر انفاقها را آشکار کنید، خوب است، و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است، و قسمتی از گناهان شما را می‌پوشاند.»

۳. اجتناب از گناهان کبیره: ﴿إِنْ

تَجَنَّبْتُمْ مَا تُثْمَرُونَ عَنْهُ نُكْفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾؛ «اگر

در روایات نیز از نماز، روزه، حج و عمره و شفاعت پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ به عنوان عوامل تکفیر یاد شده است که